

تأثیرات فقه سیاسی شیعه بر جمهوری اسلامی ایران

کمال اکبری*

تأیید: ۹۱/۱۰/۲۱

دریافت: ۹۱/۷/۹

چکیده

فقه سیاسی، تأثیرات فراوانی - در ابعاد مختلف - بر جمهوری اسلامی ایران داشته و موجب شده، زمینه شکل گیری نظام سیاسی جدید بر پایه مبانی فقه شیعه، پدید آمده و تئوری اداره جامعه سیاسی را ارائه نماید. همچنین قانون اساسی مورد نیاز جامعه را بر اساس مقتضیات زمانی و مکانی، پیشنهاد نموده و ساختارهای نظام جدید را بنا نهاده و بر اساس مفاهیم دینی و ارزشهای اسلامی، نهادهای نظام سیاسی را شکل دهد. این نهادها شامل نهادهای انتخابی و غیر انتخابی می شوند که وظایف مهمی را در تأمین منافع و مصالح عمومی بر عهده دارند. تأملات نظری فقها در این دوره و به ویژه ارائه نظریه ولایت فقیه و بیان ارکان حکومت اسلامی از سوی امام خمینی علیه السلام؛ بستر مناسبی را برای تعامل افکار، مهیا کرد. لذا تأثیرات فقه سیاسی بر جمهوری اسلامی ایران از تشکیل نظام تا تکمیل ساختارهای نظام سیاسی و در واقع، درهم تنیدگی فقه سیاسی با نظم سیاسی جدید، موضوع مهمی است که این نوشتار، بدان خواهد پرداخت.

واژگان کلیدی

فقه سیاسی، جمهوری اسلامی ایران، ساختارهای نظام، ولایت فقیه، مشروعیت

* استادیار دانشکده صدا و سیما - قم (k_akbari@irib.ir).

مقدمه

فقه سیاسی به‌عنوان دانش نص‌محوری که ظرفیت اداره زندگی سیاسی - اجتماعی مؤمنین و اداره جامعه اسلامی را داراست با وقوع انقلاب اسلامی و تشکیل نظام دینی در ایران، توانست نقش متفاوت‌تری نسبت به قبل بیابد؛ چون همین فقه بود که باید علاوه بر بیان فقدان مشروعیت سیاسی و دینی نظام سابق، پایه مشروعیتی نظام آینده را بنا می‌کرد و بر پایه اهدافی که در فقه از جانب شارع مقدس، بیان شده بود، اهدافی همسو با آن را برای انقلاب نو‌بنیاد اسلامی برپا می‌نمود. به تعبیر دیگر، این انقلاب اسلامی جدید بود که باید خود را بر اساس آموزه‌های فقهی، سامان می‌داد و در چارچوب معارف الهی؛ چه در دوره مبارزه و چه در دوره بنای جدید، اقدام می‌کرد. از این‌رو، تکیه بر مبانی مشروعیتی نظام برخاسته از فقه سیاسی شیعه، ضرورت و اهمیت می‌یابد. فقه سیاسی شیعه در ادوار گذشته، فراز و نشیب‌هایی داشته، اما در ارائه نظریات گوناگون در راستای تحولات مهم جهان اسلام، کم‌اثر نبوده است؛ به‌ویژه تأثیر عمیقی بر تحولات اجتماعی قرن ۲۰ میلادی و قرن ۱۴ هجری در ایران داشته است.

حضور فقهای بزرگ در جریان انقلاب ۱۹۲۰ عراق در حمله انگلیسی‌ها و رهبری آن توسط میرزا محمدتقی شیرازی از مراجع وقت و فتوای مراجع در مقابله با دشمن و همچنین وقوع نهضت عدالت‌خانه و سپس انقلاب مشروطیت از دیدگاه ظلم‌ستیزانه فقه سیاسی شیعه، ناشی شد. بروز قیامها، تحصن‌ها و اعتراضات مردمی بر پایه فتاوی مراجع عظام تقلید انجام می‌گرفت و فتاوی آنها نیز برخاسته از منابع دینی و استدلالات فقهی بود. مقتضیات زمانی و تحولات بیرونی و عملکرد حکام و حتی فضای بین‌المللی بر صدور حکم و اعلام نظر مراجع وقت، تأثیر داشت و با مشاهده وضعیت جاری به وظایف خود در قبال پاسداری از ارکان عقیدتی و کیان اسلامی کشور مسلمان و شیعی مبادرت می‌کردند.

دوره فترت رضاخانی و پسرش به لحاظ نظری، زمینه‌ای را برای بازاندیشی وظایف علما و تأملات نظری در بحث حکومت اسلامی، پدید آورد. اگر در دوره

مشروطه، میرزای نائینی از باب «قدر مقدور» و از باب «دفع افسد به فاسد»، حکومت مشروطه را تأیید کرد، در دوره نوین نظریه پردازی، نفی حاکمیت شاهنشاهی و جایگزینی آن با نظریه فقه شیعه و نظام ولایی همراه بود. جمهوری اسلامی ایران، محصول همین نظریه پردازی فقها و عالمان دینی در عصر مدرن است که با توجه به بنیادهای نظری حکومت اسلامی و ولایت فقیه در ادوار گذشته و در نوشته های عالمان متقدم تا عصر حاضر، به دلیل فضای داخلی و بین المللی، محتوای حکومت اسلامی در قالب جمهوری، تجلی یافت و این تأثیر واقعیات بیرونی بر اجتهاد فقها بود که اولاً: آن را بدعت نخواندند و ثانیاً: برای نزدیکی آن به نظریه اسلام شیعی، تئوری پردازی کردند.

تأملات نظری فقها در این دوره و به ویژه ارائه نظریه ولایت فقیه و بیان ارکان حکومت اسلامی از سوی امام خمینی علیه السلام، زمینه فراخی را برای جولان فکری، مهیا کرد. لذا تأثیرات فقه سیاسی بر جمهوری اسلامی ایران از تشکیل نظام تا تکمیل ساختارهای نظام سیاسی و در واقع، درهم تنیدگی فقه سیاسی با نظم سیاسی جدید، موضوع مهمی است که نیاز به بحث دارد.

در تأثیر فقه سیاسی شیعه بر جمهوری اسلامی ایران می توان ابعاد اساسی «تأثیر در مشروعیت نظام»، «تأثیر در تشکیل نظام سیاسی جدید»، «تأثیر در قوانین» و «ساختارهای نظام سیاسی» را مورد مطالعه و ارزیابی قرار داد.

۱. تأثیر فقه سیاسی بر مشروعیت و نوع نظام سیاسی

الف) تأثیر فقه بر اصل تأسیس نظام سیاسی

تشکیل یک نظام سیاسی، محصول بنیادهای نظری عمیق و دقیقی است که در بستر یک حرکت فکری غنی، امکان تحقق دارد و جمهوری اسلامی نیز که در پی انقلاب بزرگ اسلامی در سال ۱۳۵۷ در ایران اتفاق افتاد، دارای بنیادهای نظری و فقهی بود که از سوی فقها به ویژه رهبری نهضت، تبیین و ترویج می گشت. در این باره، قبل از انقلاب دو نظریه وجود داشت که به صورت مختصر به آن اشاره می کنیم:

اول: نظریه ولایت فقیه، بدون زعامت سیاسی

تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری از علما در خصوص ولایت فقیه، نظرات مبسوط یا مجملی ارائه داده‌اند؛ از علمای متقدم گرفته تا علمایی که از دوره مشروطه به نظریه پردازی در این خصوص پرداختند. گرچه برخی از فقها، ضمن پذیرش اصل ولایت فقیه آن را تنها به امور حسبه و یا مواردی مثل فتوا و قضا محدود کردند و ولایت و زعامت سیاسی را برای فقیه، ثابت شده ندیدند.

صاحب جواهر، یکی از فقهای معتقد به ولایت فقیه است که ضمن اینکه ولایت فقیه را می‌پذیرد، اما حکومت فقیه و زعامت سیاسی وی را به دلیل عدم امکان تحقق آن در زمان غیبت نمی‌پذیرد. ایشان در کتاب امر به معروف و نهی از منکر جواهر الکلام می‌گوید: «جهاد ابتدایی یا جهاد دعوت، نیازمند عده و عده و فرماندهی نظامیان و وجود ارتش است که در دوره غیبت محقق نمی‌شود». وی معتقد است که «اگر امکان حکومت شیعه باشد خود حضرت امام زمان(عج) می‌آیند؛ چون مانع برداشته می‌شود و حضرت ظهور می‌کند» (نجفی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۱، ص ۶۹۵).^۱

بر این اساس، می‌توان گفت مرحوم صاحب جواهر، معتقد است که ولایت از آن فقیه است، اما حکومت ظاهری که مستلزم داشتن قوای نظامی و تشکیلات اداری است، غیر مقدور است.

دوم: ولایت فقیه با اختیارات گسترده

یکی از مهمترین اثرات تشکیل نظام جمهوری اسلامی بر پایه فقه سیاسی، بسط و گسترش نظریه ولایت فقیه از امور محدود مثل حسبه و یا حسبه و قضاوت به زعامت سیاسی است؛ یعنی بعد از انقلاب اسلامی، عمده فقها معتقد بودند که فقیه، وظیفه تشکیل و اداره حکومت اسلامی را بر عهده دارد.

هر چند در تشکیل نظام جمهوری اسلامی در حیطه اختیارات فقیه، تفاوت نظری گسترده‌ای وجود داشت، اما مهمترین نقطه مشترک، پذیرفتن ولایت و «زعامت سیاسی» فقیه از سوی فقها بود. پس از تشکیل نظام جمهوری اسلامی، این نظریه در

بین بسیاری از فقها، مورد قبول واقع شد که فقیه دارای ولایت سیاسی نیز هست و این امر، نه تنها قابل اثبات و تحقق است، بلکه تجربه جمهوری اسلامی، نشان داد که این امر، محقق شده است.

بنابراین، مهمترین تأثیر فقه سیاسی بر نظام تازه تأسیس جمهوری اسلامی ایران، واقع شدن فقه به عنوان علت موجد نظام است که در واقع، مبانی تئوریک نظام جدید بر پایه فقه سیاسی شیعه، بر آن مبتنی بود. از سوی دیگر، علت موجد، علت مبقیه آن نیز به شمار می رود؛ یعنی باید از درون فقه سیاسی، دلایل متقنی برای تحکیم پایه های حکومت جمهوری اسلامی ارائه کرد.

ب) مبانی مشروعیت دینی نظام جمهوری اسلامی ایران

تشکیل نظام جمهوری اسلامی، پس از دوره طولانی نهضت و مبارزه با کسب تجربه هایی در این راه، اقدامی پخته و کامل به نظر می رسد. به همین دلیل، شکل نظام سیاسی، قانون اساسی و جهت گیری های آن بر اساس مبانی دینی، پایه گذاری شد؛ گرچه رهبری نهضت و نظام اسلامی تأکید می کرد که راه زیادی برای تحقق آرمان حکومت اسلامی در پیش داریم (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۳۷۳). تأثیر عمیقی که تحولات دوره معاصر و مباحث مطرح در نظام جهانی ایجاد کرده بود، نظام جدید ایران را محتوای اسلامی، اما در قالب جمهوری، عرضه کرد و همه الزامات جمهوریت را تا جایی که با دین، منافات نداشته باشد، مورد توجه قرار داد و از سوی دیگر، مباحث فقهی علمای دینی نیز در چارچوب همین نظام جدید تطبیق شد، حتی برخی از قوانین عادی به دلیل پررنگ بودن «جمهوریت» و دوری از استبداد طولانی و رنج های نظام دیکتاتوری، باعث شد که بعدها از منظر فقهی نیز مورد خدشه قرار گیرد.

نفی نظام شاهنشاهی و دیگر بدیل های حکومت و تبیین حکومت اسلامی در قالب جمهوریت، یکی از برجسته ترین تحولات نظری و اجتهادی فقهای شیعه بود که خود این امر، مبانی نظری زیادی داشت، البته پیش از آن لازم بود رابطه اسلام و

دموکراسی، مورد توجه قرار می‌گرفت.

مشروعیت

واژه مشروعیت از ریشه عربی «شرع» به معنای قانونی، تقنین، مشروع، قانونی بودن امری را اعلام کردن و «بچه‌ای را حلال‌زاده معرفی کردن» است (حق‌شناس، ۱۳۸۰، ص ۹۱۸) و واژه فرنگی آن «Legitimacy» از ریشه لاتینی «Lex» یا «Leg» به معنای قانون، گرفته شده است.

کلمه مشروعیت در علوم گوناگون از جمله کلام، فقه، حقوق و جامعه‌شناسی، کاربرد دارد و در هر کدام از این علوم در دو دسته کلی «مشروعیت هنجاری» و «مشروعیت غیر هنجاری» از آن یاد می‌شود.

احکام موجود در علم کلام، فقه و فلسفه که به صورت بایدها و نبایدها بیان می‌شود درباره مشروعیت به این پرسش‌ها؛ یعنی «چه کسی حق حکومت کردن دارد؟» و «چه کسی باید حکومت کند؟» پاسخ می‌دهد. این سؤالات در قالب مشروعیت هنجاری، جای می‌گیرد؛ یعنی فقط به توصیف نمی‌پردازد، بلکه در فقه سیاسی به مشروع یا نامشروع بودن یک حکومت حکم می‌شود؛ اما در مشروعیت غیر هنجاری که بیشتر در جامعه‌شناسی سیاسی کاربرد دارد، توصیف چگونگی دیدگاه مردم، نسبت به مشروعیت و عدم مشروعیت قدرت از ابعاد مختلف و با توجه به عوامل مختلف است (اکبری، ۱۳۸۴، ص ۲۲).

از مشروعیت، تعاریف مختلفی صورت گرفته است. در علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی، ملاک نهایی در مشروعیت را پذیرش و ارزیابی مثبت مردم می‌دانند، اما در بحث مورد نظر ما مشروعیت، در قالب فقه سیاسی و فلسفه، «توجیه عقلی اعمال قدرت حاکم» است (لاریجانی، ۱۳۷۳، ص ۹).

بحث از مشروعیت مورد نظر ما، بحث از مبنای حکومت است. لذا چرایی حق اعمال قدرت، مورد توجه قرار می‌گیرد. بر این اساس و مطابق قاعده عقلی و همچنین آیات و روایات اسلامی هیچ‌کس غیر از خداوند متعال، حق حکومت کردن ندارد و

حکم کردن، تنها از آن اوست؛ چرا که او مالک انسان و خالق اوست و حق حکم کردن و حکومت کردن بر وی را دارد.

البته خداوند به انبیاء و اوصیای آنها اذن در حکومت داده است که در آیاتی از قرآن کریم به آن تصریح شده است؛ مثلاً خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام اعلام می‌کند که تو را پیشوای مردم قرار دادم: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره (۲): ۱۲۴) و به حضرت داوود علیه السلام نیز خطاب می‌کند که تو را جانشین خود در زمین قرار دادم تا بین مردم به حق، حکومت کنی (یا به حق، داوری کنی): «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص (۳۸): ۲۶).

در آیه اولی الامر نیز دستور این است که از خداوند، پیامبر و اولیای امر که ائمه هستند، اطاعت کنند و مشروعیت اطاعت از انبیاء و ائمه به خداوند متعال، بازمی‌گردد. دلیل حقانیت حکمرانی آنان نیز از نصوص دینی و همچنین از ادله عقلی به خوبی دریافت می‌شود.

در جمهوری اسلامی به قدرت رسیدن حاکم به دو منشاء نیاز دارد؛ اولاً: حاکم، واجد شرایط دینی باشد؛ یعنی مجتهد، عادل و آگاه به مسائل روز باشد و ثانیاً: فرایند انتخاب وی از طریق مردم و خبرگان، رعایت شود.

منظور از مشروعیت در اینجا، مشروعیت فلسفی و فقهی است که به مفهوم حقانیت است، نه مشروعیت جامعه‌شناسی سیاسی که به مفهوم مقبولیت و رضایت مردمی است و لذا سؤال این است که چه کسی و چرا حق حکومت دارد؟

چنانکه اشاره شد، «مشروعیت» در اندیشه اسلامی و مبانی نظری جمهوری اسلامی ایران، تنها از جانب خداوند، اعطاء می‌شود و بر اساس اذن الهی، پیامبر و اوصیای او اذن در حکومت دارند و در دوره غیبت این مسؤولیت بر عهده فقهای واجد شرایط است، اما این مشروعیت به منشاء دیگری تحت عنوان «مقبولیت» یا خواست مردمی نیز احتیاج دارد و بر اساس میثاق امضاء شده در قانون اساسی و اقدام بر اساس رأی مردم، موجد مشروعیت می‌شود؛ یعنی علاوه بر مشروعیت الهی، به رأی مردم به عنوان «مشروعیت مردمی» نیز محتاج است و بدون هر کدام مشروعیت

حکومت نیز ناتمام خواهد بود. بر همین اساس است که برخی محققین نظریه‌ای تحت عنوان نظریه «الهی - مردمی» را برای اندیشه امام خمینی علیه السلام و مشروعیت سیاسی در جمهوری اسلامی بیان کرده‌اند. مبنای مشروعیت به حاکمیت الهی و در دوره غیبت به اندیشه ولایت فقیه برمی‌گردد. این مسأله را به‌طور اجمال، بررسی و سپس نظریه الهی - مردمی که نظریه نزدیک به جمهوریت و اسلامیت است را تبیین می‌کنیم.

حاکمیت و ولایت الهی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رکن اساسی است و بازگشت همه اصول به‌نوعی به آن می‌باشد. در اصل دوم قانون اساسی این مطلب به خوبی بیان شده است و اصل چهارم نیز میزان همه مقررات و قوانین را دستورات اسلامی بیان کرده است.

ولایت فقیه که مبنای حاکمیت جمهوری اسلامی ایران می‌باشد در اصل پنجم قانون اساسی، مورد توجه قرار گرفته است و مهمترین و در عین حال، پدیده‌ترین اصل از اصول قانون اساسی، شمرده است که برکات زیادی برای جامعه داشته و خواهد داشت. در اینجا به دنبال بحث از اصل ولایت فقیه نیستیم، بلکه به‌طور اجمالی به برخی از این مباحث در قالب شناخت بنیادهای مشروعیت نظام جمهوری اسلامی خواهیم پرداخت. از جمله این مباحث، کلامی یا فقهی بودن ولایت فقیه است؛ چرا که هر دو رویکرد، طرفدارانی دارد و می‌توان گفت که این مسأله از هر دو بُعد کلامی و فقهی نیز قابل بحث است و فوایدی را نیز به همراه دارد.

بر اساس رویکرد کلامی، ولایت فقیه از بعد درون دینی و برون دینی، مورد بحث قرار می‌گیرد. آیه شریفه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (مائده (۵): ۵۵) یا آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء (۴): ۵۹)، قطعاً شامل پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام می‌شود و ولایت آنها و وجوب اطاعت از آنها را بیان می‌کند، اما در خصوص ولایت فقیه از دلیل عقلی استفاده می‌شود که در غیر معصومین علیهم السلام بر اساس کلامی بودن ولایت فقیه می‌توان گفت همانگونه که خداوند در زمان حضور که همگان را از نعمت هدایت، برخوردار می‌کند، در زمان غیبت نیز از این لطف، دریغ نمی‌کند و همانطور که نصب امام معصوم، واجب بوده، نصب فقیه

جامع الشرائط نیز در زمان غیبت واجب است. البته اکثر فقیهان، در مورد نصب عام فقها گفته‌اند که همه فقها به نحو عموم منصوبند. در این صورت، ولایت فقیه استمرار ولایت پیامبر خدا ﷺ و اوصیای آن حضرت است که در زمان غیبت به دلیل عدم حضور حجت آخر به دلایل مختلف، نایب یا نایبان آن حضرت از طرف او مسئولیت اداره جامعه را برعهده می‌گیرند و همان وظایف را خواهند داشت، جز مواردی چون جهاد ابتدایی که خاص دوران معصومین علیهم‌السلام است.

ج) مبانی ولایت فقیه در جمهوری اسلامی ایران

ولایت فقیه با تعابیر مختلف، سابقه دیرینی در فقه سیاسی شیعه دارد؛ اما پس از تشکیل جمهوری اسلامی این مفهوم، ابعاد دیگری نیز یافت و مشروعیت حکومت اسلامی بر پایه نظریه ولایت فقیه با برداشتهای مختلف و یا با تقریرات متفاوتی، همراه بود که هر تقریر و نظریه، باب جدیدی در عرصه حکومت می‌گشاید و آثار خاصی را بر جای می‌گذارد.

بر اساس نگاه به «مشروعیت» با معانی و رویکردهای مختلفش نظریه‌های متفاوتی بیان شده و جمهوری اسلامی را بر پایه یکی از نظریه‌های مشروعیت «الهی ولیّ فقیه»، «مشروعیت مردمی» و انتخابی تا مشروعیت «الهی - مردمی»، ملاحظه کرده‌اند و هر کدام از این نظریه‌ها نیز وجه توجیهی دارد که به نوعی خود را با قانون اساسی، منطبق می‌داند.

تأثیرات مهمی که شکل‌گیری جمهوری اسلامی بر نظریه‌ها و نحوه فهم از متون گذاشته تا پیدا کردن مصادیق هر کدام از نظریه‌ها و نگاهها موجب نگاه متفاوتی به مشروعیت بنیادین حکومت اسلامی نیز شده است؛ به طوری که از مشروعیت جامعه‌شناختی تا مشروعیت به مفهوم حقانیت در فلسفه سیاسی می‌تواند در بحث مورد نظر به کار رود.

اما در این مجال، بحث در مشروعیت فقهی حکومت ولیّ فقیه است که بر اساس نصوص دینی، تدوین شده است. در ادامه، هر کدام از نظریه‌ها را به طور اجمالی

بررسی می‌کنیم.

۱. مشروعیت الهی فقیه در حکومت

بر اساس این نظریه، نصب حاکم در حکومت اسلامی در عصر غیبت، همانند عصر حضور از طریق نصب الهی است. لذا فقیه دارای حق حاکمیت است و این حق برای همه فقها به‌عنوان نایبان امام عصر (عج) محفوظ است. بر این اساس، مردم نقشی در مشروعیت‌بخشی به حاکم اسلامی ندارند و وظیفه مردم در پذیرش ولایت و اطاعت است، حاکم نیز وظیفه مدیریت جامعه اسلامی در همه زمینه‌ها و برپایی عدل اسلامی و بیان احکام و وظایف مکلفان را دارد. طبق این نظریه، مهمترین نقش مردم در تحقق خارجی حکومت، نمایان است؛ چرا که در صورت عدم حمایت مردم و اطاعت‌ناپذیری آنان حکومت، استقرار نمی‌یابد و یا پس از استقرار، دچار ضعف و فروپاشی می‌شود. بنابراین، مردم در حقانیت‌دهی به حکومت، نقشی ندارند، اما تحقق خارجی حکومت، بدون حضور مردم، عملی نخواهد بود.

پس بنا بر این نظریه، مردم دارای نقش و جایگاهند؛ به‌طوری‌که علاوه بر نقش آفرینی در کارآمدی نظام سیاسی در قالب امر به معروف و نهی از منکر و حق سؤال از ولی امر مسلمین و نصیحت ائمه مسلمین، می‌توانند نقش ایفا کنند.

همچنین بر اساس نظریه امام خمینی رحمته‌الله، مبنی بر نظریه نصب و ولایت‌داشتن «ولی فقیه جامع‌الشرائط در جمیع صور» و بیان این امر که «بستگی به آرای اکثریت مسلمین دارد» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۲۰، ص ۴۵۹)، نشان می‌دهد حتی در صورت نظریه نصب نیز نقش و جایگاه مردم در نظام اسلامی، مشخص است و حتی به تعبیری شکل حکومت اسلامی، علاوه بر امکان تحقق، در مشروعیت نیز وابسته به آرای عمومی در کنار نصب الهی است (ارسطا، ۱۳۸۹، ص ۴۵۱).

برخی از دیدگاه حضرت امام رحمته‌الله در تشریح اندیشه ولایت فقیه در کتاب البیع و کتاب ولایت فقیه، برداشتی دارند که این نظریه را تأیید می‌کند.

طرفداران نظریه نصب به ادله عقلی و نقلی، استدلال می‌کنند. بر اساس این نظریه،

فقیهان با توجه به دو رکن علم (دانش و فقاہت) و عدالت از جانب ائمه به مقام ولایت بر جامعه اسلامی، منصوب شده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۰). در این نظریه، نصب به این معناست که در عصر غیبت، فقیهی که واجد شرایط علمی و عملی است، از جانب شارع مقدس به سیمت‌های فتوا، قضا و ولایت، منصوب شده است.

بر اساس این نظریه، امکان توضیح قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به نفع این نظریه وجود دارد و برخی اصول قانون اساسی، بیانگر این نوع از نظریه مشروعیت هستند.

اصول ۵، ۵۷ و ۱۰۷ قانون اساسی در دیدگاه طرفداران این نظریه، ولایت انتصابی را می‌رساند و برای مردم در حقانیت حکومت اسلامی، حق قائل نمی‌شود. عمده استدلال به این سه اصل، بدین صورت است که:

اولاً: در هیچ‌یک از این سه اصل، سخن از انتخاب ولی فقیه از سوی مردم نیست، بلکه طبق اصل پنجم، ولایت امر و امامت امت در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) بر عهده فقیه عادل و واجدالشرايط است.

ثانیاً: در قانون اساسی به انتخاب رهبری از سوی مردم تصریح نشده است، بلکه این حق به فقها و خبرگان دارای شرایط فقاہت، سپرده شده است که در واقع با نظر آنان فقیه واجد شرایط و اصلح، تشخیص داده می‌شود و انتخاب آنان نیز به‌عنوان کاشف، اعتبار دارد و به فقیه حاکم، مشروعیت نمی‌دهد.

ثالثاً: چون ولایت امر، استمرار ولایت ائمه و طبق آیه اولی الامر است، نیازی به رأی مردم ندارد؛ همانگونه که نحوه انتخاب پیامبر ﷺ، امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام نیز بر همین اساس بوده است و پس از انقلاب اسلامی نیز انتخاب امام خمینی رحمه الله بر همین منوال بوده و حضور مردم در همه موارد به‌عنوان کارآمدی حکومت و امکان تحقق خارجی آن بوده است، نه اعطای مشروعیت بنیادین.

البته مخالفان این نظریه برای هر کدام از موارد و استدلالها جوابهایی دارند که گوشه‌ای از آنها در ذیل نظریه‌های بعدی مطرح می‌شود.

۲. مشروعیت مردمی فقیه

طرفداران این نظریه با نقد نظریه نصب الهی فقیه و عدم اثبات دلیل نصب و ناکافی بودن ادله آن بر نظریه انتخاب مردمی می‌رسند (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۲۵). از آنجا که خداوند، مردم را بر اساس عموماًتی چون «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم»، حاکم بر امور خویش قرار داده و این عموم در دوران غیبت و در خصوص فقیه مثل معصومین علیهم‌السلام تخصیص نخورده، نتیجه گرفته می‌شود که مردم، نسبت به سرنوشت اجتماعی و سیاسی خود حق دارند و از بین دارندگان شرایط حاکمیت و رهبری امت اسلامی، فردی را انتخاب می‌کنند و حق حکومت خود را با قرارداد توکیل به شخص معینی که دارای شرایط خاص رهبری است، می‌سپارند.

طرفداران این نظریه نیز به ادله عقلی و نقلی استدلال می‌کنند، اما دلیل عقلی این نظریه بر این امر مبتنی است که اولاً: عقل، وجود هرج و مرج را نمی‌پذیرد و حکومت، ضروری است. ثانیاً: دولت یا به‌وسیله نصب از طرف خالق هستی و خداوند و یا به‌وسیله انتخاب مردم، مشخص می‌شود و یا حاکم از طریق زور، مسلط می‌شود و این نصب از سوی شارع، اثبات نشده است و تسلط به زور نیز قبیح است و لذا نظریه انتخاب را متعین می‌دانند و البته تأکید می‌کنند که اگر نظریه نصب، قابل اثبات باشد نظریه خوبی است، ولی چون اثبات نمی‌شود، پس نظریه مشروعیت مردمی فقیه اثبات می‌شود (همان).

دلیل دیگر این نظریه، سیره عقلا در واگذاری امور به افراد توانمند و امین است و افراد جامعه چنین افرادی را انتخاب می‌کنند. همچنین به ادله نقلی نیز در راستای اثبات این نظریه، استناد می‌کنند که همه ادله عقلی و نقلی آنان از سوی طرفداران نظریه نصب و مشروعیت الهی - مردمی که ذکر خواهد شد، مورد نقد قرار گرفته است.

طرفداران نظریه مشروعیت مردمی ولی فقیه نیز به برخی از اصول قانون اساسی استدلال کرده‌اند که مطابق آن نظریه قرار داده شده است. لذا اصول ۶، ۵۶، ۱۰۷، ۱۱۱ و ۱۴۲ را به‌گونه‌ای مشیر به نظریه انتخاب حاکم اسلامی می‌دانند.

۳. نظریه مشروعیت الهی - مردمی

این نظریه از سوی برخی محققین ارائه شده و با عناوینی چون نظریه «مشروعیت ترکیبی» و «مشروعیت دوگانه» بیان شده است (عمید زنجانی، ۱۳۸۵، ص ۱۹۷). بر اساس این نظریه، فقیه حاکم از سوی خداوند، دارای حق حاکمیت بوده و به این منصب، نصب می‌شود. مردم نیز بر اساس دارابودن حق، نسبت به سرنوشت خود در مشروعیت حاکم دخیلند و هر دو عنصر به صورت استقلالی در مشروعیت‌دادن به حاکم اسلامی مؤثرند. از این رو، هر کدام از این دو مقوله به تنهایی در حقانیت فقیه حاکم، کافی نیست.

برای اثبات این نظریه نیز استدلال‌های عقلی و نقلی ارائه شده است. یکی از ادله عقلی برای اثبات این نظریه از این قرار است:

اولاً: تعیین حق سرنوشت، حق فطری همه انسانهاست؛ چون انسانها در اصل آفرینش، برابر آفریده شده و بین آنها تفاوتی در حکومت و تعیین سرنوشت، وجود ندارد و در اساس نیز آزاد آفریده شده‌اند.

ثانیاً: شارع مقدس، حق فطری را مشروع دانسته است.

نتیجه اینکه مردم بر اساس حق فطری تعیین سرنوشت خویش، می‌توانند در عصر غیبت به فقیه مورد رضایت خویش، رجوع نموده و او را به‌عنوان والی خویش برگزینند و چون خداوند سبحان خودش چنین حقی را به مردم اعطا فرموده است، فقیه منتخب مردم، منصوب خدا نیز محسوب می‌شود.

طرفداران این نظریه نیز منطبق‌ترین نظریه به قانون اساسی را همین نظریه دانسته‌اند و معتقدند این مطلب در اصول متعددی از قانون اساسی - حداقل در ۲۲ اصل -، مورد استناد و توجه بوده است.

بر اساس این اصول، مشروعیت الهی فقیه حاکم و مشروعیت مردمی به‌صورت توأمان، مورد توجه قرار گرفته است و قانونگذاران نیز به این مطلب، توجه خاص داشته‌اند؛ به طوری که در سوگندنامه اعضای مجلس خبرگان رهبری که مصوب اعضای این مجلس است، در کنار ذکر مسؤولیت نمایندگی به‌عنوان ودیعه ملت،

جهت ایفای نقش در تشخیص و معرفی بهترین فرد یا افراد برای مقام والای رهبری امت که مشروعیت مردمی را می‌رساند، از «منصب الهی» فقیه حاکم نیز نام برده شده است که حاکی از مشروعیت الهی فقیه حاکم است (آیین‌نامه انتخابات مجلس خبرگان، مصوبه ۶۷/۷/۱۸، ماده ۱۱).

بر این اساس، نظر مردم در حکومت، تزیینی نخواهد بود و در عین حال، همه‌کاره نیز نخواهند بود. این نظریه، مورد استقبال برخی محققین قرار گرفته است.

۲. تأثیر فقه سیاسی بر نوع نظام سیاسی

ارتباط اسلامیت و جمهوریت، تنها ارتباط قالب و محتوا نیست، بلکه جمهوریت، خود در محتوا نیز تأثیرگذار است و نوع خاصی از نظام را پیشنهاد می‌کند که در آن مردم مورد توجه قرار می‌گیرند و نظر آنان در برپایی نظام و استمرار و کارآمدی آن مؤثر است.

امروزه روشهایی را برای ایجاد جمهوریت در دنیا به کار می‌برند؛ از رأی مستقیم مردم به فردی به‌عنوان رئیس جمهور گرفته تا رأی نمایندگان مردم در مجلس به فردی به‌عنوان رئیس جمهور بر اساس کاندیداشدن منفرد و مستقل تا کاندیداهای حزبی و از نظامهای تک‌حزبی گرفته تا نظامهای چندحزبی. در همه موارد، رأی مردم، مورد توجه است و بر اساس خواست عمومی، جمهوری معنا می‌یابد. در اسلام نیز مکانیزم «بیعت» تا حدی شبیه انتخابات، کاربرد داشته است و از صدر اسلام و دوران رسول خدا ﷺ تا دوران خلفا و ائمه معصومین علیهم‌السلام و حتی دوره‌های بعد نیز این رویه وجود داشته است که بر اساس بیعت مسلمین، حاکم مسلمانان، شناخته می‌شد. البته از نظر فقه سیاسی شیعه، بیعت به‌تنهایی مشروعیت‌آور نیست، بلکه پس از تکمیل فرآیند به‌قدرت‌رسیدن حاکم از طرق و مجاری مشروع، بیعت، شرط کارآمدی و یا شرط دوم مشروعیت، محسوب می‌شود.

الف) جمهوری؛ شکل حکومت

جمهوری به‌عنوان یک مدل حکومتی، پس از انقلاب اسلامی از سوی مردم ایران

انتخاب شد که در آن حضور مردمی، حق تعیین سرنوشت و انتخاب مسئولین ارشد کشور، مستتر بود.

گرچه نظام جمهوری، لزوماً با دموکراسی همراه نیست - بلکه با آن انطباق بیشتری دارد -، اما آنچه از این لفظ و مدل حکومتی فهمیده می‌شود انتخابی بودن رئیس دولت و رئیس جمهوری است که در برخی نظامها از سوی پارلمان و در برخی نظامهای دیگر از سوی مردم به صورت مستقیم انتخاب می‌شود. براین اساس، در جمهوری اسلامی ایران، رئیس جمهوری از سوی مردم به صورت مستقیم انتخاب می‌شود.

تجربه تلخ دوران استبداد پهلوی و بی‌توجهی به اصول قانون اساسی مشروطه و فضای عمومی کشور در مخالفت با شاه و نظام شاهنشاهی **اولاً**: برچیده شدن این نوع نظام را ضروری، قلمداد کرد؛ **ثانیاً**: نامشروع دانستن نظام شاهی از سوی امام خمینی و رهبران مذهبی، مشروعیت آن را کاملاً زیر سؤال برد و **ثالثاً**: برای مدل جایگزین که تأمین‌کننده اهداف انقلابیون باشد و در راستای مبارزه با استبداد قرار گیرد، نظام جمهوری بهترین شکل حکومت خواهد بود؛ گرچه تأثیرات فضای بیرون و واقعیات اجتماعی بر ذهن رهبران مذهبی در انتخاب مدل حکومتی، تأثیرگذار بود؛ اما در فضای پس از انقلاب اسلامی و بر اساس دیدگاه مراجع تقلید و علمای دینی و بر اساس مدل پیشنهادی رهبری نهضت، جمهوری اسلامی که بیانگر قالب و محتوا بود انتخاب شد و مردم نیز با حضوری چشمگیر به همان پیشنهاد رأی دادند.

در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی، تلاش شد مدل جمهوری یادشده با چند ویژگی همراه باشد؛ **اولاً**: اینکه به جای استفاده از مدل‌های غربی، مدل اسلامی و بومی مورد توجه باشد؛ **ثانیاً**: جلوی هر نوع استبدادی در آینده گرفته شود و پایه‌های جمهوریت کاملاً استوار باشد و **ثالثاً**: اسلامی بودن آن نیز تضمین گردد.

ب) اسلامی بودن؛ محتوای جمهوری جدید

نظام انتخابی مردم و مورد حمایت رهبران مذهبی، پس از انقلاب با دو لفظ «جمهوری» و «اسلامی» شناخته شد و کلمه اسلامی، بیانگر محتوای آینده نظام بود که

باید در حوزه‌های مختلف، رنگ جمهوری در ایران را با دیگر جمهوریهای جهانی تغییر می‌داد. بر این اساس باید اصول و مقررات اسلامی در محتوای این جمهوری بیشترین تأثیر را بگذارد و دولت آینده بر اساس موازین دینی و احکام اسلامی، طراحی و پایه‌ریزی شود.

اسلامی بودن این جمهوری که در اصول قانون اساسی نیز مورد توجه قرار گرفت بر استقرار حاکمیت الهی و بر پایه اطاعت از خدا، رسول گرامی اسلام و اولی الامر و استمرار حکومت دینی در عصر غیبت بر پا شده بود، به خواست و اراده مردم و انتخاب آنان منوط می‌گشت (مقدمه اصل پنجم قانون اساسی و مشروح مذاکرات، ص ۳۱۵).

در این بین، برخی تلاش کردند میان جمهوریت و اسلامیت، تضاد قائل شوند و اجتماع این دو مفهوم در کنار هم را منکر شوند. این افراد استدلال می‌کنند که نظام جمهوری ذاتاً در حال تغییر است و چون به رأی مردم وابسته است خاستگاه ثابتی ندارد؛ اما اسلام خاستگاه ثابتی دارد و نمی‌تواند با جمهوری نامناسب، قرابت داشته باشد. در حالی که این اشکال با توجه به مکانیسم‌های درون دین و فقه پویای اسلام، نه تنها تضادی ندارند، بلکه محتوای اسلامی می‌تواند در کارآیی جمهوریت، نقش مؤثری ایفا کند.

چند نکته در خصوص جمهوریت و اسلامیت، مورد توجه است:

۱. نظام جمهوری بر قانون متکی است و همه امور این نظام بر اساس قانون، اداره می‌شود. اسلام نیز برای حاکمیت دینی و نظام عمومی، قوانینی را قرار داده است که این قوانین بر پایه فرامین الهی است؛ چون بر اساس دیدگاه دینی، تنها خداوند است که می‌تواند قانون را تشریح نماید. این قانون، ملاک عمل دولت اسلامی است.

۲. در احکام اسلامی، بخشی تحت عنوان مباحثات است و در دیدگاه برخی علمای اسلامی در منطقه الفراغ انواع احکام و دستورات بر اساس عقل و نیازهای روز، محقق می‌شود (صدر، ۱۴۰۸ق، ص ۳۹۳)؛ چنانکه در همه موارد، عقل ملاک عمل در احکام اسلامی است. لذا نیازهای مردم در راستای تحقق جمهوریت مورد نظر دولت

اسلامی و احکام اسلام خواهد بود.

۳. بر پایه عدم تنافی «جمهوری» و «اسلامی» در قانون اساسی، پس از انقلاب اسلامی نیز این ترکیب مورد توجه بوده و در اصول متعددی اسلامی بودن نظام مورد توجه قرار گرفت و در اصل ۵۶ قانون اساسی، حاکمیت الهی بر جهان و انسان، بیان گردید. در عین حال، حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش نیز مورد تأکید قرار گرفت. از طرف دیگر، اصول جمهوری و رأی مردم نیز در راستای تحقق فرامین الهی و تحقق جامعه آرمانی انسانی به کار بسته شد. لذا اساساً جمهوریت و اسلامیت در کنار یکدیگر، نه تنها با هم در تنافی و تضاد نیست، بلکه اسلام در جهت تضمین جمهوریت و جمهوریت در جهت اجرای فرامین الهی و دستورات اسلامی می‌توانند قرار گیرند.

در وجه جمع حکومت ولایی و جمهوری گفته شده که اگر بپذیریم مقام تناظر با رئیس جمهور در حکومت‌های جمهوری، همان ولی فقیه در حکومت اسلامی است، می‌بینیم که تمام عناصر حکومت جمهوری در حکومت ولایی بر اساس این فرض تحقق دارد؛ زیرا اولاً: ولی فقیه در حکومت ولایی، یک مقام انتخابی است که با انتخاب غیر مستقیم مردم برگزیده می‌شود، پس عنصر انتخابی بودن را دارد، ثانیاً: مدت ولایت فقیه و رهبری، محدود به رعایت شرایط و دارا بودن صفات ویژه رهبری است، نه مادام‌العمر؛ به گونه‌ای که علاوه بر شرایط عمومی و حفظ صفات، رعایت غبطه و مصلحت مسلمین نیز از جمله شرایط است و حتی شامل یک روز پس از انتخاب رهبری هم می‌شود؛ ثالثاً: ریاست حکومت، موروثی نیست و رابعاً: رئیس حکومت، نسبت به اعمال خود مسئول است و همه اینها بیانگر سازگاری حکومت ولایی با جمهوریت است. جمهوری به‌عنوان قالب و شکل حکومت جمهوری اسلامی، بهترین شکل است که هم با حکومت ولایی، تضاد و تنافی ندارد و هم خواسته‌های مردم مسلمان ایران و همچنین اهداف فقه سیاسی شیعه از حکومت اسلامی را برآورده می‌کند.

پذیرش جمهوری به‌عنوان شکل حکومت در اثر رواج این نوع از حکومت در

جهان و کم‌اشکال‌بودن آن و همچنین داشتن دو ویژگی مهم است که فقه سیاسی شیعه بر آن تأکید دارد. لذا اولاً: این نوع از نظام، معمولاً ضد استبدادی است و ثانیاً: به رأی و نظر مردم اهمیت می‌دهد و این دو نیز در دیدگاه فقه سیاسی شیعه و به‌ویژه با تحلیل آن در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، مورد توجه فقها قرار گرفت.

نتیجه اینکه جمهوری اسلامی ایران بر پایه‌های اساسی فقه سیاسی شیعه، مبتنی است و اساس این نظام، طبق نظرات فقهی و کلامی فقها و عالمان دینی، بنا شده است و از طریق تئوری ولایت فقیه با رهبری حضرت امام علیه السلام ظهور و بروز یافته است.

دانش فقه سیاسی توانسته در پی تأمل نظری و بر پایه مبانی اساسی خود در عصر حکومت پهلوی به خوبی نیاز جامعه مؤمنین را شناخته و برای حل معضلات آن از طریق انقلاب مردمی، اقدام نماید و حکومت جائر را سرنگون کرده و نظامی بر پایه مبانی دینی برقرار نماید. از این رو، تأثیر عمیق فقه سیاسی بر ارائه نظریه جایگزین نظام نامشروع پهلوی و ساخت نظام جدید به‌خوبی خود را نشان داد.

۳. تأثیر فقه سیاسی بر قوانین و ساختارهای نظام

بر اساس قانون اساسی، تفکیک قوا در جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته شده است و این اصل به نحوه ترکیب‌بندی ساختار نظام، تأثیر بسیاری گذاشته است. تدوین قانون اساسی و محتوای دینی و اسلامی آن محصول نگرش فقها و رهبران دینی انقلاب بود که توانست اندیشه‌های فقه سیاسی در قالب قانون اساسی را جلوه‌گر سازد و بر همان اساس، ساختارهای نظام نوپا نیز تأثیرات عمیقی بپذیرد.

یک: قانون اساسی

فقه سیاسی شیعه، بنیادهای نظری حکومت جدید را فراهم نمود و علاوه بر تأثیر در اصل پیدایش نظام سیاسی اسلام و تأثیر اساسی در تثبیت آن در خط مشی‌ها، قوانین و کارکردهای آن نیز تأثیر گذاشت.

قانون اساسی در همه نظامها به‌عنوان مادر قوانین محسوب می‌شود و در جمهوری

اسلامی نیز قانون اساسی که میثاق عمومی و سند اتحاد ملی به حساب می‌آید بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، مورد توجه نخبگان سیاسی و انقلابی قرار گرفت. پس از آنکه نوع نظام سیاسی به‌عنوان جمهوری اسلامی در فراندوم سراسری مورد قبول قرار گرفت، تدوین قانون اساسی به‌عنوان مهمترین مرحله نهضت اسلامی مورد توجه رهبری و انقلابیون بود.

اصل و چگونگی تدوین قانون اساسی از مهمترین تأثیرات فقه سیاسی بر جمهوری اسلامی، پس از تشکیل آن است؛ چون اعتقاد به داشتن قانون اساسی و مشروع دانستن آن تا اقدام عملی برای تهیه، تصویب و اعلام آن، مراحل گسترده‌ای را شامل می‌شود که در هر مرحله، فقه سیاسی خود را به‌صورت پررنگ نشان می‌دهد و از طریق علمای دینی مورد توجه قرار می‌گیرد. چه بسا این انقلاب و تشکیل نظام سیاسی، بدون نظر و اقدام علمای دینی امکان‌پذیر نبود؛ به‌طوری که وقتی پیش‌نویس قانون اساسی آماده شد حضرت امام علیه السلام دستور دادند تا آن را برای علما ارسال کنند و نظرات آنان را اخذ نمایند. سپس پیش‌نویس مذکور برای تعداد زیادی از علما از جمله حضرات آیات عظام گلپایگانی، مرعشی نجفی، شریعتمداری و جمعی از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ارسال شد و آنان نیز نظریات خود را ارائه دادند و عمدتاً در حوزه‌های دینی و ضرورت‌های آن اعلام نظر کردند (ورعی، ۱۳۸۶، ص ۵۴).

قانون اساسی در دوره‌ای نوشته می‌شد که روحیه ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری در ایران، موج می‌زد و از همین رهگذر بود که درون‌مایه‌های کمونیستی می‌توانست بر این روحیه ضد امپریالیستی تأثیر بگذارد. به عبارت دیگر، جامعه و نظام اجتماعی، طبقات و گروه‌های سیاسی و احزاب، گرایش ضد سرمایه‌داری داشتند و این امر موجب تدوین موادی از پیش‌نویس قانون اساسی در تحقق این خواست اجتماعی شد، اما برخی از این موارد اگر چه مخالف اسلام نبود، اما با اسلام نیز مطابقت کامل نداشت و لذا آنچه که در فضای عمومی کشور اتفاق افتاد از جمله، نگاه به توده‌ها و عموم مردم، وظیفه اعضای خبرگان قانون اساسی را در بررسی و

تصویب اصول قانون اساسی، چند برابر می‌کرد. نگاه به وضعیت روزنامه‌های ماه‌های آغازین پیروزی انقلاب، بیانگر این مسأله است.

زمینه‌های موجود در مشروطه و مخالفان و موافقان قانون اساسی می‌توانست دوباره احیاء شود، ولی در این دوره، با توجه به تجربه مشروطه و شناخت عمیق از قانون اساسی و تفوق علما بر نحوه تدوین آن موجب می‌شد تا فضای رد و انکار آن رنگ ببازد و همه در مسیر تدوین صحیح و موافق شرع قرار گیرند.

در تهیه مقدمات لازم و شکل‌گیری مجلس خبرگان قانون اساسی تا تدوین این قانون، علاوه بر رهبری نهضت که بر عهده فقیهی برجسته و سرآمد بود، دیگر فقها، مراجع و مجتهدین نیز در به‌وجود آمدن قانون اقدام کردند و علاوه بر تأیید و کمک فکری و نظری، برخی از آنان به‌صورت رسمی به عضویت مجلس خبرگان قانون اساسی درآمدند و در تدوین قانون اساسی نیز نقشی اساسی، ایفا کردند.

حضور فقها در مجلس خبرگان قانون اساسی، پایه فقهی داشت و این امر مورد توجه حضرت امام علیه السلام قرار گرفت و بر پایه مبنای فقهی از علما درخواست کردند که برای ورود به این مجلس، کاندیدا شوند و آن را بر دستور ائمه معصومین علیهم السلام در مراجعه به فقها در «حوادث واقعه» مبتنی دانستند و اعلام کردند: «اما الحوادث الواقعة» رجوع کنید به فقها، حوادث، مبنای سیاست‌هاست... و الا مسأله گفتن و احکام شرعی، جزء حوادث نیست، یک چیزهایی است که بوده است» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۸، ص ۱۸۶).

امام خمینی، این روایت نورانی را در نحوه تدوین قانون اساسی نیز مورد توجه قرار دادند و فرمودند: «در حوادث واقعه باید به روحانین و فقها رجوع کرد. حوادث واقعه، همین حوادث سیاسی است که برای ملت‌ها پیش می‌آید» (همان).

همچنین ایشان تأکید می‌کنند: «ما می‌خواهیم قانون اساسی اسلام را درست کنیم. اسلام‌شناس باید در اینجا دخالت داشته باشد. اسلام‌شناس، روحانیون هستند و بعضی از اشخاصی که در روحانیت داخل هستند، ولو از صنف دیگر» (همان، ص ۱۹۱).

تشکل‌های اساسی روحانیت و علما؛ مثل جامعه روحانیت مبارز تهران و جامعه

مدرسین حوزه علمیه قم، تلاش کردند نیروهای مکتبی را متحد کرده و لیست واحدی جهت شرکت در انتخابات خبرگان قانون اساسی بدهند که پیروزی قاطعی را به دست آوردند (روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۸/۵/۴).

اکثر فقها، اصل تشکیل حکومت اسلامی و ضرورت وجود قانون اساسی را قبول داشتند و برخی در ارائه پیشنهادهایی برای چگونگی اجرای آن اقدام کردند. آیه‌الله العظمی گلپایگانی از مراجع عظام تقلید، پیشنهادهای در قالب اصول قانون اساسی ارائه دادند و در اصلاح پیش‌نویس ارائه‌شده نیز همکاری کردند.

حضرات آیات عظام مرعشی نجفی، شریعتمداری، روحانی، شهید سیدمحمدباقر صدر، سیدعبدالله شیرازی، وحید خراسانی و دیگر بزرگان حوزه‌های علمیه به اظهار نظر در خصوص پیش‌نویس پرداختند. بنا به نقلی حضرت امام علیه السلام نیز پیش‌نویس را به دقت بررسی کرده و در حاشیه آن تغییرات و پیشنهادات جدید را ارائه کردند (ورعی، ۱۳۸۶، ص ۵۵).

برای بررسی چگونگی ابراز نظر علمای دینی و تأثیرگذاری فقه و مبانی فقهی بر قانون اساسی، نیازمند بررسی آن در چند محور هستیم. تدوین پیش‌نویس قانون اساسی از سوی امام خمینی در پاریس به دکتر حسن حبیبی سپرده شد و با کمک تعدادی از حقوقدانان و با استفاده از قانون اساسی چند کشور، تهیه و در هفتم اسفند ۱۳۵۷ به حضرت امام، تقدیم شد و این پیش‌نویس به علما و شخصیت‌های مختلف جهت ارائه نظرات سپرده شد. علما و شخصیت‌های مختلف فکری پیش‌نویس‌هایی را تنظیم و ارائه کردند که عمدتاً شامل اصلی‌ترین مباحث حکومت اسلامی می‌شد. از جمله آنها، مباحث مربوط به رهبری نظام و ساختارهای اساسی تشکیل‌دهنده قانون اساسی بود که به برخی از مهمترین موارد تأثیر فقه سیاسی در روند مباحث قانون اساسی می‌پردازیم.

الف) رهبری و ولایت فقیه

پیش از اعلام پیش‌نویس قانون اساسی و پس از انتشار رسمی پیش‌نویس در

۳۰ خرداد ۱۳۵۸ در مطبوعات ایران و در دوران تدوین قانون اساسی در مجلس خبرگان قانون اساسی، نظرات علمای دینی بر پایه مبانی و فقه سیاسی اسلام بیان شده است و نکات بسیاری در این خصوص، وجود دارد که مهمترین و اساسی‌ترین بحث آن «به چگونگی رهبری و ولایت امر» مربوط بوده است. در پیشنهادهاى قانون اساسی رسیده از علمای دینی که بسیار زیاد بود به این مسأله توجه کافی شده بود و جایگاه ولایت فقیه، مورد توجه قرار گرفته بود؛ گرچه در ساختار حکومت، تفاوتی با هم داشتند، اما مهمترین دغدغه علمای دینی، چگونگی حضور فقه در جامعه و سامان‌دهی جامعه بر اساس شریعت بود.

مهمترین اصل در نظر علما بر اساس فقه سیاسی، چگونگی نگاه به رهبری جامعه اسلامی بود که آیه الله العظمی گلپایگانی در پیشنهادی برای قانون اساسی آن را «ولایت فقهای جامع‌الشرائط» نام گذاشت و پیشنهاد کرد: «حاکمیت مطلقه حقیقه، مختص به خداوند متعال است و این حکومت ولایت الهیه بر حسب اصول عقاید اسلامی و مذهب جعفری بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تفویض شده و بعد از آن حضرت، با ائمه اطهار علیهم السلام و در عصر غیبت با فقهای جامع‌الشرائط است و هر کس دیگر این حاکمیت را اسماً یا عملاً به خود، اختصاص دهد استبدادگر و متجاوز به حریم حاکمیت الهیه خواهد بود» (همان، ص ۷۳).

آیه الله سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی از مراجع عظام تقلید با نگاه به پیش‌نویس قانون اساسی، نسبت به اصل رهبری تذکر داده و نوشتند: «در اسلام و مذهب تشیع، مبنای حکومت، احکام اسلام است و حکومت از آن خدا و رسول خدا و اولی‌الامر است. بنابراین، آرای عمومی بدون توافق مراجع تقلید و اهل حلّ و عقد، معتبر نیست» (همان، ص ۸۶).

پس از انتشار پیش‌نویس قانون اساسی که در آن جایگاه رهبری دیده نشده بود، اکثریت علما نسبت به این پیش‌نویس اعتراض کردند. آنها با انتشار بیانیه‌هایی در این خصوص، هشدار دادند و پیش‌نویس‌های مورد نظر خودشان را اعلام کردند. شخصیت‌های علمی و فقهی همچون آیات عظام محمدرضا گلپایگانی، مرعشی

نجفی، سید عبدالله شیرازی، صافی گلپایگانی و دهها تن از فضلا و اساتید حوزه علمیه قم، پیش‌نویس‌های خود را اعلام کردند که در همه آنها رکن اساسی؛ یعنی رهبری فقیه، مورد تأکید قرار گرفته بود؛ به طوری که در پیش‌نویس و اطلاعیه جمعی از اساتید حوزه علمیه قم، اصول ذیل در این خصوص ذکر شده بود که در آن، فصل سوم را تحت عنوان «مقام رهبری و ولایت» آورده‌اند.

۱. رهبری، عالی‌ترین مقام در نظام جمهوری اسلامی بوده و تعیین او - اگر منحصر به فرد نباشد - با آراء اکثریت مراجع تقلید شیعه است و این اصل، غیر قابل تغییر است.

۲. رهبر، علاوه بر رهبری مذهبی در امور مملکتی و مصالح ملی، دارای ولایت عامه است (روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۸/۴/۲۱). در این پیش‌نویس برای رهبری، اختیارات فرماندهی کل قوا، تأیید صلاحیت رئیس جمهوری، انتخاب مقامات عالی قضایی، اعلان جنگ و صلح و... دیده شده است.

سرانجام با پیگیری علما و ادامه این کار در مجلس خبرگان قانون اساسی، اصل رهبری و ولایت فقیه در قانون اساسی، گنجانده شد و ساختار آینده کشور با محوریت رهبری فقیه و حکومت اسلامی دیده شد.

امام خمینی علیه السلام که اندیشه ولایت فقیه را یک دهه قبل در کتاب «ولایت فقیه» و «کتاب البیع» خود بیان کرده و آورده بود در این دوره حساس و به‌ویژه پس از بحث در این خصوص، توسط مجلس خبرگان قانون اساسی به دفاع از این اصل پرداخت و جوابهای استدلالی جدیدی به مخالفان داد. حضرت امام، ضمن تشریح فواید این اصل، مبانی دینی آن را بازگو کرده و برخی ابهامات را روشن کردند. ایشان در جواب عده‌ای فرمودند:

«ولایت فقیه، دیکتاتوری نیست. گمان نکنید طرحی که اسلام داده، موجب نابودی می‌شود. این منطق آدم ناآگاه است» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱۰، ص ۵۹). «اگر ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است... رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است» (همان، ص ۲۲۱).

حضرت امام علیه السلام در بیانات دیگری، ولایت فقیه را گره‌گشای مشکلات دانستند و آن را مترقی‌ترین اصل قانون اساسی برشمردند.

ب) اعلام مذهب رسمی شیعه در قانون اساسی

طرفداران حکومت غیر دینی و سکولارها و برخی منتقدان اهل تسنن به دنبال عدم اعلام رسمی مذهب رسمی شیعه در قانون اساسی بودند؛ به طوری که در جلسه بررسی قانون اساسی، نماینده اهل سنت، پیشنهاد یادشده را اعلام کرد و دلایلی برای آن اعلام نمود، ولی با رأی اکثریت قاطع نمایندگان، مذهب شیعه تصویب شد. پیش از تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی نیز علما و مراجع، نسبت به اهمیت این اصل هشدار دادند، حتی آیه‌الله العظمی خویی از مراجع مقیم نجف اشرف در نامه‌ای از این اقدام، حمایت و تقدیر خود را اعلام کرد و اظهار امیدواری کرد اقلیت در پرتو شعاع نور اسلام و مکتب امام جعفر صادق علیه السلام بهره‌مند شوند (ورعی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۵).

آیه‌الله مرعشی نجفی نیز در پیامی با استدلال و استشهداد به کشورهای اسلامی سنی که مذهب خود را مذهب اکثریت اعلام کرده‌اند، ضرورت این اقدام را مورد توجه قرار داد (همان).

ج) تدوین قانون اساسی بر محوریت منابع دینی

با تلاش علما و فقهای عضو مجلس خبرگان قانون اساسی و شخصیت‌های غیر عضو این مجلس، قانون اساسی جمهوری اسلامی بر پایه مبانی دینی، طرح‌ریزی شد؛ به گونه‌ای که علاوه بر ذکر مباحث دینی در مقدمه، در فصل اول این قانون، مباحث عمیق دینی به صورت اصول قانون اساسی آورده شد و نظام سیاسی بر اساس مبانی فقهی لحاظ شد. در اصل اول، نوع نظام سیاسی «جمهوری اسلامی» بیان گردید و در اصل دوم به تشریح اسلامی بودن پرداخته شد و اصول عقاید، نحوه رهبری نظام سیاسی اسلام و برخی خط‌مشی‌های کلی دولت اسلامی، مورد توجه قرار گرفت. هر کدام از اصول قانون اساسی و بندهای مربوط به برخی اصول، دارای مبانی دینی بوده

که در مشروح مذاکرات صورت گرفته، اعضای مجلس خبرگان بر آن تصریح کردند و پس از استدلالهای آنان، خلاصه مباحث به صورت اصول مورد استفاده در قانون اساسی گنجانده شدند.

حتی نمایندگان در تدوین قانون اساسی با ذکر جهان بینی و ایدئولوژی در مقدمه و عدم ذکر آن در متن اصول مخالفت کردند. آیه الله مشکینی به عنوان رئیس جلسه در این باره گفت:

«این معمول است که چون قانون اساسی بر حسب مکتب اسلام است، ما بایستی ایدئولوژی اسلامی خودمان را که زیربنای همه قوانین مان است اجمالاً ذکر کنیم و این در دنیا معمول است» (مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴، ص ۲۲۱).

بر این اساس بود که در اصل سوم به وظایف دولت در «رشد فضایل اخلاقی»، تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه های علمی، فنی، فرهنگی و اسلامی، توسعه و تحکیم برادری اسلامی در تنظیم سیاست خارجی بر اساس معیارهای اسلامی و دیگر بندهای معطوف به دین و بر پایه فقه، تصریح گردید و مورد تصویب قرار گرفت.

در بند چهارم نیز به ضرورت انطباق همه قوانین مصوب با موازین اسلامی، تأکید و این چنین آمد:

«این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است». اصل مذکور، مستند به آیه «أُولَئِكَ الْأَمْرُ» (نساء: ۴) و آیه کریمه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (انعام: ۶) و برخی روایات و آیات دیگر بود.

شهید دکتر بهشتی با اشاره به این اصل گفت: «مفاد این اصل، این است که هیچ اصلی از اصول قانونی جمهوری اسلامی ایران نمی تواند مخالف اسلام باشد و ارزش قانونی ندارد» (مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴، ص ۳۱۵).

سپس اعضای مجلس در ضمانت اجرای این اصل و مرجع تشخیص دهنده آن، مذاکره کردند و این کار را به فقهای شورای نگهبان سپردند. البته این شورا، علاوه بر

نگهبانی و جلوگیری از تصویب قوانین غیر منطبق با شرع مقدس، مسؤول حفاظت از اصول قانون اساسی نیز شد.

همچنین در اصل هفتم که مبنای قرآنی شورا، مورد نظر بود و اصل هشتم که امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک اصل قرآنی و از فروع دین در آن گنجانده شده بود و در اصل یازده که امت واحده، طبق آیه کریمه «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» (انبیاء: ۲۱: ۹۲)، مورد توجه قرار گرفت، مبنای دینی و فقهی قانون اساسی را بیشتر مشخص نمود.

به طور کلی همه اصول فصل اول قانون اساسی، مبنای قرآنی و حدیثی داشت که به تفصیل در جلسات مجلس خبرگان قانون اساسی، مورد بحث قرار گرفت که از جمله آنها اصل دوازدهم بود که به دین و مذهب رسمی کشور اختصاص داشت. در قانون اساسی، بسیاری از فروع فقه سیاسی نیز مورد بحث قرار گرفت که برخی از این فروع در فقه سیاسی، سابقه‌ای نداشت.

د) نگاه فقهی در بررسی اکثر اصول

در ابتدای هر فصل از قانون اساسی، اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی، قبل از ورود به بحث اصول، مبنای و مستندات دینی آن را با استفاده از آیات و روایات، مورد بررسی قرار می‌دادند که برخی از آیات را در داخل اصول نیز ذکر و یا مورد اشاره قرار دادند. این امر بیانگر نگاه دینی به قانون اساسی و مبتنی بودن اصول آن بر فقه سیاسی بود؛ چرا که فقها بر پایه نگاه فقهی و با استناد به آیات و روایات این مباحث را اتخاذ کرده و مورد تأکید قرار دادند.

علاوه بر فصل اول و دوم که اصول کلی و زبان فارسی در آنها مورد نظر بود و عمدتاً مستند به مبنای دینی و آیات و روایات بود، در فصل‌های دیگر نیز به مستندات دینی توجه شد؛ به طور مثال در فصل سوم که به حقوق ملت مربوط است به خطبه‌های ۳۷ و ۲۱۶ و نامه ۳۱ نهج البلاغه، مستند گردید و مورد بحث اعضای مجلس تدوین قانون اساسی قرار گرفت.

در فصل چهارم که «اقتصاد و امور مالی»، مورد بحث بود آیاتی از قرآن کریم که عمدتاً در کتابهای فقهی نظیر «مکاسب» شیخ انصاری مورد تأکید قرار می‌گیرد، مد نظر بود؛ آیاتی همچون «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ» (نساء(۴): ۲۹)؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» (بقره(۲): ۱۶۸) و «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» (انفال(۸): ۱).

البته در کنار اصول، بندهای برخی از اصول نیز به آیات و روایاتی، مستند گردید. در فصل پنجم که به «حق حاکمیت ملت» اختصاص دارد برای تدوین اصول مربوط به آن به آیاتی نظیر «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (یوسف(۱۲): ۴۰)، «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (نساء(۴): ۵۸) و «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد(۱۳): ۱۱) استناد گردید.

در فصل ششم نیز که «قوه مقننه و مجلس» مورد نظر بود آیاتی نظیر «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (شوری(۴۲): ۳۸)، «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران(۳): ۱۵۹) و برخی روایات، مستند گردید و مبانی اصول مورد نظر از این مستندات دینی، اتخاذ گردید. در دیگر فصول و اصول و بندهای قانون اساسی نیز به آیات قرآنی و روایات معصومین علیهم‌السلام استناد گردید و قانون اساسی بر اساس فقه شیعه نوشته شد؛ به‌ویژه در فصل هشتم که به رهبری اختصاص داشت، اصول از غنای استنادی بیشتری بهره‌مند گردید.

دو: سیاست‌ها و خط مشی‌های نظام بر اساس فقه سیاسی

همه نظامهای سیاسی برای رسیدن به اهداف و آرمانهای مورد نظر خود به اتخاذ سیاست‌ها و تدوین قوانین مناسب اقدام می‌کنند تا مسیر خود را برای رسیدن به اهداف خود هموار کرده و محصول مورد نظر خود را به‌دست آورند. سیاست‌ها و خط مشی‌ها عمدتاً به‌صورت مشترک و هر دو به یک معنا به‌کار می‌روند. بدین معنا که «تصمیمات و سیاست‌هایی که به‌وسیله مراجع مختلف بخش عمومی از قبیل مجلس، دولت و قوه قضائیه که نماینده حفظ منافع عمومی جامعه

می باشند اتخاذ می گردد».

لزوماً خط مشی‌ها در قوانین رسمی، ذکر و یا تصریح نمی‌شود، البته عمده خط مشی‌ها از طریق قوانین رسمی و مراجع سیاستگذاری رسمی، تدوین، تصویب و جهت اجرا آماده می‌شود. به همین دلیل، برخی خط مشی را بدین صورت تعریف کرده‌اند که «خط مشی عمومی، سلسله اصول و موازینی است که اجزای موجود در نظام کشور را با هم هماهنگ سازد. این اصول، ممکن است به صراحت در قوانین و مقررات انعکاس یافته باشد یا به گونه‌ای تلویحی بیان گردیده و انعکاس قانونی نداشته باشد» (الوانی، ۱۳۷۳، ص ۲۱).

عده‌ای، سیاست‌ها را ابزارهای رسیدن به استراتژیها می‌دانند که از طریق این استراتژیها اهداف سیستم و سازمان، محقق می‌شود و منظور آنها از سیاست، رهنمودها، روشها، رویه‌ها، مقررات و شیوه‌های خاص از مدیریت است که در هر صورت، خط مشی‌ها و سیاست‌ها خطوط کلی فعالیت‌ها است که محصول تصمیمات مقامات یک نظام در راستای تحقق اهداف نظام سیاسی است (فردآر، ۱۳۸۲، ص ۴۳۳).

استراتژی، شامل تصمیمات جامع و بلندمدت می‌شود که در مسیر تحقق اهداف سیستم به کار می‌روند و از این منظر، استراتژی و خط مشی نیز تفاوتی ندارند که در بحث حاضر، سیاست‌ها اعم از خط مشی و استراتژیها می‌شود.

جمهوری اسلامی ایران در حوزه‌های مختلف، دارای سیاست‌های کلان و خط‌مشی‌هایی است که از طریق تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام و یا عزم جدی و عمومی مجموعه نظام و با تصویب مجلس، انجام می‌شود.

بعضی از خط مشی‌ها به صورت خواست کلی جامعه و عزم عمومی است که پیوند اساسی با انقلاب اسلامی دارد و برخی نیز در مسیر حرکت نظام، محقق شده است. بخشی از سیاست‌ها و خط‌مشی‌های کلان جمهوری اسلامی ایران، عبارت است از:

۱. سیاست «نه شرقی، نه غربی». در اصل سوم قانون اساسی به این موضوع اشاره

شده است؛ به گونه ای که در بند پنجم این اصل آمده است: «طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب» و در بند یازدهم بر «حفظ استقلال و تمامیت ارضی» تأکید شده و در بند شانزدهم به «تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی دریغ از مستضعفان جهان» پرداخته شده است.

اصل نهم قانون اساسی نیز به استقلال و تمامیت ارضی کشور پرداخته است؛ چنانکه مقدمه قانون اساسی نیز بر این موضوع، تصریح دارد.

۲. دفاع از مستضعفان و حمایت از مردم فلسطین. این خط مشی به عنوان یکی از خط مشی های ثابت جمهوری اسلامی ایران از اول انقلاب اسلامی تاکنون بوده است که اولاً: در مقدمه و اصل سوم قانون اساسی بدان پرداخته شده است و ثانیاً: در قوانین عادی نیز به حمایت از مردم فلسطین به عنوان خط مقدم مبارزه با استکبار جهانی توجه شده است. در ۱۹ اردیبهشت سال ۱۳۶۹ «قانون حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین» در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید که در آن بر حمایت و دفاع جمهوری اسلامی ایران از مردم آواره و مبارز فلسطین، تأکید شده است.

در دی ماه ۱۳۸۷ نیز قانون «الزام دولت به حمایت همه جانبه از مردم مظلوم فلسطین» تصویب شد.

در سیاست های کلی نظام که در سال ۱۳۸۵، مورد تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام قرار گرفت و از سوی مقام معظم رهبری، ابلاغ گردید نیز بر حمایت از ملت فلسطین، تأکید شده است و به عنوان یکی از سیاست های کلان، مورد تأکید قرار گرفته است.

دفاع و حمایت از مردم فلسطین، همواره از ابتدای انقلاب، مورد تأکید مردم بوده و از سوی رهبران نظام نیز بر آن تأکید شده و در قوانین عادی و سیاست های کلان نیز بدان اشاره شده است. بر اساس این سیاست، هر نوع تسلط کفار بر سرزمین اسلامی، مغایر شرع، شمرده شده تا جایی که در فقه اسلامی و در زبان فقها آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء(۴): ۱۴۱) به عنوان یک قاعده فقهی

عام، مطرح شده است.

سه: ارزش‌مداری و ایمان روشن‌بینانه

داشتن جامعه‌ای مبتنی بر اخلاق و ارزشهای دینی از مهمترین اهداف انقلاب بوده و در قانون اساسی، قوانین عادی و سیاست‌های کلی نظام به آن پرداخته شده است؛ امری که فقها در ادوار مختلف، آن را مورد نظر داشته‌اند. موارد متعدد دیگری از سیاست‌های کلان و خط‌مشی‌های نظام جمهوری اسلامی ایران، وجود دارد که در سیاست‌های کلان ابلاغی از سوی مقام رهبری، مهمترین سیاست‌ها و خط‌مشی‌های جمهوری اسلامی ایران بیان شده است و ما به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

نتیجه‌گیری

فقه سیاسی به‌عنوان دانش سیاسی مسلمانان و متکفل اداره جامعه سیاسی در رابطه با جمهوری اسلامی ایران توانست **اولاً**: زمینه شکل‌گیری نظام سیاسی جدید را بر پایه مبانی فقه شیعه، پدید آورد و تئوری اداره جامعه سیاسی را ارائه نماید؛ **ثانیاً**: قانون اساسی مورد نیاز جامعه را بر اساس مقتضیات زمانی و مکانی، پیشنهاد نماید. این قانون با تلاش علما و فقهای عضو مجلس خبرگان قانون اساسی و شخصیت‌های غیر عضو این مجلس، بر پایه مبانی دینی طرح‌ریزی شد؛ به‌گونه‌ای که علاوه بر ذکر مباحث دینی در مقدمه، در فصول این قانون نیز مباحث عمیق دینی به‌صورت اصول قانون اساسی آورده شد و نظام سیاسی بر اساس مبانی فقهی، مورد لحاظ قرار دهد؛ **ثالثاً**: ساختارهای نظام جدید را بنا نهاد و بر اساس مفاهیم دینی و ارزشهای اسلامی، نهادهای نظام سیاسی را شکل دهد. این نهادها شامل نهادهای انتخابی و غیر انتخابی می‌شود که وظایف مهمی را در تأمین منافع و مصالح عمومی بر عهده دارد و **رابعاً**: سیاست‌های کلان و خط‌مشی‌های کلی بر اساس مبانی دینی و اصول ارزشی مبتنی بر فقه را ارائه دهد.

مجله

سال هفدهم / شماره دوم / پیاپی ۶۴

۱۷۶

یادداشت‌ها

۱. «فمن الغریب، وسوسة بعض الناس فی ذلك، بل كأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئاً و لا فهم من لحن قولهم و رموزهم امراً و لا تأمل المراد من قولهم «انی جعلته علیکم حاکماً و قاضیاً و حجة و خلیفة» و نحو ذلك مما ینظر منه ارادة نظم زمان الغیبة لشیعتهم فی کثیر من الامور الراجعة الیهم و لذا جزم فیما سمعته من المراسم بتفویضهم علیهم السلام لهم فی ذلك، نعم لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبة ببعض الامور التي یعلمون عدم حاجتهم الیه، کجهاد الدعوة المحتاج الی سلطان و جیوش و امراء و نحو ذلك مما یعلمون قصور الید فیها عن ذلك و نحوه و الا لظهرت دولة الحق کما اوما الیه الصادق علیه السلام بقوله: «لو أن لی عدد هذه الشویهات و كانت أربعین لخرجت» و بالجملة فالمسألة من الواضحات التي لا تحتاج الی أدلة».

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آیین نامه انتخابات مجلس خبرگان، مصوبه ۶۷/۷/۱۸.
۴. ارسطا، محمدجواد، «گزینش اعضای مجلس خبرگان بر مبنای نظریه نصب»، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۲۰، تابستان ۱۳۸۰.
۵. -----، تشخیص مصلحت نظام، تهران: مؤسسه دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱.
۶. -----، نگاهی به مبانی تحلیل نظام جمهوری اسلامی ایران، قم: نشر بوستان کتاب، ۱۳۸۹.
۷. اکبری، کمال، مشروعیت و مشارکت سیاسی، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴.
۸. الوانی، سیدمهدی، تصمیم‌گیری در تعیین خط مشی دولت‌ها، تهران: نشر سمت، ۱۳۷۳.
۹. امام خمینی، سیدروح‌الله، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام(ره)، ۱۳۷۳.
۱۰. -----، صحیفه امام، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۸۱.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه؛ ولایت فقاها و عدالت، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۳.
۱۲. چشم انداز بیست‌ساله و سیاست‌های کلی نظام، تهران: دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۹۰.
۱۳. صدر، سیدمحمدباقر، اقتصادنا، تهران: مجمع علمی، ۱۴۰۸ق.
۱۴. عمید زنجانی، عباسعلی، حقوق اساسی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
۱۵. -----، فقه سیاسی (قواعد فقه سیاسی)، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۴.
۱۶. عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۵۸.
۱۷. فردآر، دیوید، پارسائیان، علی و اعرابی، سیدمحمد، مدیریت استراتژیک، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۲.

۱۸. کواکبیان، مصطفی، مبانی مشروعیت در نظام ولایت فقیه، تهران: نشر عروج، ۱۳۷۸.
۱۹. لاریجانی، محمدجواد، حکومت مباحثی در مشروعیت و کارآمدی، تهران: نشر سروش، ۱۳۷۳.
۲۰. مجموعه مصوبات سیاست‌های کلی، تهران: دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۸.
۲۱. مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، تهران: اداره کل امور فرهنگی مجلس شورای اسلامی، آذر ۱۳۶۴.
۲۲. مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: اداره کل فرهنگی مجلس، ۱۳۶۸.
۲۳. منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، قم: نشر مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۲۴. نائینی، محمدحسین، تنبیه الامة و تنزیه الملة، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۸.
۲۵. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۲۱، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۲ق.
۲۶. ورعی، سیدجواد، مبانی و مستندات قانون اساسی، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۶.
۲۷. روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۸/۴/۲۱.
۲۸. روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۸/۵/۴.